**درس فقه، جلسه 8: 26/6/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مسئلة این‌که عدة حامل به چه نحو هست را بحث می‌کردیم. مسئلة قبلی من فقط یک نکته‌ای در مورد مسئلة قبلی عرض کنم. مرحوم سید حمل را مساوق با این‌که گرفتند که صدق حمل در جایی هست که مبداء نشو آدمی باشد. هر جایی که معلوم باشد که مبداء نشو آدمی است این حمل صدق می‌کند. صاحب جواهر منکر هستند. می‌گویند نه حمل ممکن است مبداء نشوء آدمی بودن اعم از حمل است. ممکن است مبداء نشو آدمی باشد ولی حمل صدق نکند، صدق عرفی حمل متفاوت هست با صدق مبداء نشوء. فرض کنید حتی، در این‌که تعبیر مبداء نشوء آدمی خیلی خودش یک تعبیر مبهمی است. یعنی چی؟ یعنی فرض کنید خود نطفه‌ای که هنوز، لقاح هم صورت نگرفته به یک معنا مبداء نشوء آدمی است. این را خیلی واگذار به این نکنید که مبداء نشوء آدمی بگوییم آیا حامله صدق می‌کند، حمل صدق می‌کند. خود آن را ملاک قرار بدهیم و بگوییم اگر هم شک می‌کنیم هم صدق می‌کند هم صدق نمی‌کند باید استصحاب بقای عده بکند که شاید روشن‌تر باشد که آن را واگذار کنیم به بحث این‌که مبداء نشوء آدمی هست نیست، اینطور بحث‌ها.

انصافش این است که در خیلی از مراحل اوّلیه‌ای که هنوز هیچگونه شکل نگرفته خیلی سخت است که حمل صدق کند و وضع حمل صدق بکند. به خصوص با توجه به این‌که تقریباً در میان عامه در این‌که قبل از مضغه، وضع حمل هست و عده سپری می‌شود، تقریباً کالاتفاق هست. غیر از حسن بصری کس دیگری قائل به این نیست که قبل از مضغه. خود مضغه‌اش اختلافی است، آیا با مضغه وضع حمل می‌شود یا نمی‌شود. و آن فضایی که اینچنین هست، نشانگر این است که آن مراحل اوّلیه را وضع حمل نمی‌فهمیدند. به نظرم خیلی سخت باشد در مراحله اولیه. خیلی نمی‌شود، خیلی استدلال کرد وضع حمل عنوان صدق می‌کند یا نمی‌کند. فکر می‌کنم در آن مراحل اوّلیة قبل از مضغه این معلوم باشد که این حمل صدق می‌کند خیلی دشوار هست. اگر صدق بکند، عده‌اش سپری می‌شود، صدق نمی‌کند عده‌اش سپری نمی‌شود.

شاگرد: حامله بودن صدق بکند اعم است.

استاد: نه. حامله بودن یکی است، آن فرقی ندارد.

شاگرد: شاید با آزمایش هفتة اوّل بفهمد، مضغه‌ای هم در کار نباشد.

استاد: نه. الآن آزمایش یک مقداری فرق کرده. منهای آزمایش بودن

شاگرد: آزمایش می‌کند بفهمد حامله است.

استاد: موقعی که وضع حمل می‌کند. وقتی چیزی از سقط می‌شود به این حالت وضع حمل می‌گویند. در آن حالت وضع حمل به آن اطلاق می‌شده یا نمی‌شده.

شاگرد: الآن آزمایش داده گفتند حامله است، همان روزش هم صدق می‌کند. این را چجوری؟

استاد: الآن حامله است در همان اول اولی که حامله به آن اطلاق می‌کنند. ولی آن چیزهایی که به‌طور متعارف اینجوری هم عرض بکنم که آن حاملگی که در زمان صدور نفس و اینها، آن حاملگی امکان تشخیصش بوده باشد. و الا آن که الآن با آزمایشگاه و امثال اینها تشخیص داده می‌شود اینها ملاک نیست. ملاک، شبیه بحث خون و رنگ خون هست که الآن با میکروسکوپ رنگ خون را می‌گویند رنگ اجزای صغار خون هست. ولی عرفاً اینها متفاوت می‌گویند. این‌که به نظرم در آن حالت‌های خیلی اوائل صدق وضع حمل و امثال اینها شاید دشوار باشد.

شاگرد: طلاق حامل خودش مواردی دارد. آنجا حامل همین حاملی است که این ملاک نیست.

استاد: بله همین است.

مسئلة ۱۴، مسئله‌ای ندارد، فقط از رویش می‌خوانم. «مسألة 14: يعتبر في صدق الوضع عرفا خروجه بتمامه‌.

فلا يكفي في صدقه خروج البعض متصلا أو منفصلا إلّا إذا كان الباقي جزء يسيرا لا ينافي الصدق، فلا تخرج عن العدة بخروج رأس الولد بل و لا بخروج معظم بدنه، و كذا إذا مات في بطنها و أخرج قطعات لا تبين بخروج جملة منها مع بقاء البعض المعتد به» ایشان می‌گویند وضع حملی که همة وجه سابق را خارج بشود. اما اگر قسمتی از بچه خارج بشود به‌طوری که وضع حمل اینجا صدق نمی‌کند. بله یک مقدار کمی از بچه باقی مانده باشد دیگر وضع حمل صدق می‌کند. ولی اگر بچه تکه تکه شده باشد، قطعه قطعه، موقع خروج قطعه قطعه خارج بشود، آن هم در شکم مرده باشد، قطعه قطعه خارجش کنند، باید کلّش خارج بشود تا وضع حمل بشود. وضع حمل یعنی کل آن حمل. شما یک باری که، یک باربر دارد می‌برد، قسمتی از آن بار را زمین بگذارد، نمی‌گویند بار را زمین گذاشته. بار را زمین گذاشت یعنی همة آن بار را زمین گذاشت.

شاگرد: وقتی شما بچه را زمین می‌گذارید ؟؟؟ ۸:۰۰ هم به معنا

استاد: حمل است دیگر.

شاگرد: ولو یک تکه‌اش بیرون بیاید، خون نفاس شروع می‌شود

استاد: خون نفاس که بحث دیگر است. خون نفاس ربطی به این بحث ندارد. وضع حمل به این هست که کل بچه خارج بشود. حالا در جاهایی که مقدار کمی باقی مانده نمی‌دانیم وضع حمل صدق می‌کند، یا وضع حمل صدق نمی‌کند، استصحاب بقای در عده جاری است، احکام عده بار می‌شود.

«و مع الشك في الصدق و عدمه الأصل البقاء على العدة فيجوز الرجوع في طلاقها لو كان رجعيا» شوهر می‌تواند در طلاق رجعی اگر باشد رجوع بکند.

«و يحكم بالتوارث لو مات أحدهما.»

دو تا از احکام عده را ذکر کردند. ولی لا یجوز التزویج، این هم هست.

شاگرد: احکام ؟؟؟ یا وضعی را ؟؟؟

استاد: آنهایش خیلی مهم نیست. فرق ندارد دیگر. حالا آن بحث‌هایی که اصل موضوعی و اصل حکمی که مفسد هستند آیا هر دو جاری می‌شوند، جاری نمی‌شوند. آن بحث خاصی اینجا ندارد.

مسئلة عمده، مسئلة بعدی هست که خلاف اقوال هم هست بحث مفصل‌تری داشته باشد.

«مسألة 15: إذا كان الحمل اثنين أو أزيد لا يكفي وضع أحدهما‌

بل لا بد من وضع الجميع و كون الواحد حملا لا يقتضي صدق وضع حملهن» بحث این هست که اگر حامله باشد، به دو بچه. آیا یکی از این دو بچه اگر به دنیا بیاید عده‌اش سپری می‌شود، ایشان می‌گویند نه، باید هر دویش بیاید، چون وضع حمل یعنی کل باری که بر دوش دارد، آن بار باید زمین گذاشته بشود. وضع حمل به یک دانه‌اش صدق نمی‌کند. و مجرد این‌که یکی از اینها حمل صدق می‌کند باعث نمی‌شود که وضع حمل صدق بکند. آن شبیه طبیعت است. طبیعت با اوّلین فردش تحقق پیدا می‌کند، ولی انتفاء طبیعت به انتفاء جمیع افراد هست. زنی که یک بچه در شکمش هست با این یک بچه حامله صدق می‌کند، ولی وضع حمل به این هست که همة آن بچه‌هایی که در شکم دارد آنها را زمین بگذارد.

شاگرد: انتفاء حمل را که نمی‌خواهیم ما وجود برخی

استاد: بله همان وضع. وضع یعنی زمین گذاشتن بار. زمین گذاشتن تا همة بار را زمین نگذاشتی، بار را زمین نگذاشتی. زمین گذاشتن بار صدقش این است که کل بار زمین گذاشته بشود تا بار زمین گذاشته شده باشد.

«و عن الشيخ في نهايته و تبعه بعض آخر أنّها تبين بوضع أحدهما لكن لا يجوز لها التزويج إلّا بوضع الجميع، لخبر عبد‌ الرحمن البصري ابن أبي عبد اللّه عن الصادق (ع) قال: «سألته عن رجل طلق امرأته و هي حبلى و كان ما في بطنها اثنان فوضعت واحدا و بقي واحد. قال (ع): تبين بالأول و لا تحل للأزواج حتى تضع ما في بطنها»»

شیخ طوسی در نهایه فتوایی دارد که ابن براج در مهذب، و ابن حمزه در وسیله هم از آن تبعیت کرده. آن این هست که اوّلین بچه که به دنیا بیاید، علقة زوجیت از آن زوج اوّل، زوج مطلّق منقطع می‌شود، بنابراین زوج نمی‌تواند دیگر رجوع کند، ولیکن ازدواج هم این نمی‌تواند بکند، حالت بینابینی دارد، برای این‌که بخواهد ازدواج کند کل هر دو بچه به دنیا آمده باشد. به خاطر خبر عبدالرحمن بصری که، ؟؟؟ ۱۳:۳۳.

ایشان می‌فرمایند: «و فيه: أنّه ضعيف و لا جابر له» این روایت ضعیف است، حالا اینها را باید بحث کنیم، آیا واقعاً ضعیف هست یا ضعیف نیست، این نیازمند به بحث است.

«و قد يستدل له بأنّ الحمل صادق على الواحد فيصدق الوضع بوضعه». این همان عبارتی بود که قبلاً هم بود، دوباره تکرار کرده. می‌گوید گاهی اوقات استدلال شده که حمل بر یکی‌شان صادق است، بنابراین همین یک دانه را هم زمین بگذارند وضع حمل صدق می‌شود. این می‌گوید نه، ظاهر وضع حمل این است که، وضع جمیع حمل است، و الا وضع یکی را نمی‌گویند وضع حمل علی وجه الاطلاق. بله، وضع آن حمل از اوّل، عوض از واحداً می‌گویند. در اصل حملاً می‌گویند، ولی وضعت حملها صدق نمی‌کند. حملها ظاهرش این است کل آن باری که به دوش کشیده، کل آن بار را زمین بگذارد.

و فیه ان ظاهر وضع الحمل، خوب بود اگر اضافه می‌کرد به «ها» وضع حملها، شاید عبارت قشنگ‌تر هم بود که با آیة قرآن و روایاتی که تعبیر حملها حتی تضع حملها بود. وضع الجمیع. این یک اشکال. اشکال دیگری که ایشان مطرح می‌کنند، می‌گویند اگر مطلب چنین باشد، باید بتواند ازدواج هم بکند. این دیگر عده‌اش سپری شده. اگر منهای روایت بخواهیم مشی کنیم. یک موقع با روایت می‌خواهیم مشی کنیم، یک حرفی. ولی منهای روایت اگر بخواهیم مشی کنیم، باید بگوییم که طبق قاعده بخواهیم مشی کنیم آیة قرآن «**أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» بگوییم اینجا وضع حمل صدق می‌کند. وضع حمل صدق می‌کند، ازدواج هم باید صحیح باشد. بنابراین این استدلال دلیل بر این قول مذکور نیست.

اینجا بعضی نکات جزئی را الآن عرض می‌کنم، بعد بعضی بحث‌هایش را مفصل‌تر توضیح می‌دهم. این خبر عبد الرحمن بصری که هست در مجمع البیان هم یک روایت مرسل هست که حالا ممکن است شخصی بگوید خبر دیگری هست، ولی ظاهراً به آن روایت همین خبر است، چیز دیگری نیست. این جامع احادیث، از مجمع البیان نقل می‌کند. این روایت در جامع الاحادیث، خود این روایت ابی عبد الله بصری در جامع الاحادیث، جلد ۲۷، صفحة ۲۳۷، حدیث ۴۰۳۴۴، روایت یازدهم از باب ۸، ابواب العدد آمده. بعدش این تعبیر هست. و ان کانت المرئة حاملا اثنین و وضعت واحدا لم تحل للازواج حتی تضع جمیع الحمل و قوله تعالی «**أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» و روی اصحابنا انها ای الحبل المطلقة اذا وضعت واحدا انقطعت عصمتها من الزوج و لا یجوز لها ان تعقد علی نفسها لغیره حتی تضع الآخر.

ولی این روایتی که غیر از همین روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله چیز دیگری باشد، این ثابت نیست. ظاهراً همین روایت است، چیز دیگری نیست.

مرحوم شیخ طوسی در خلاف هم این مسئله را عنوان کرده و احتمال زیاد می‌دهم که مرحوم صاحب مجمع البیان از عبارت خلاف آن مطلب را برگرفته باشد. آن را باید مراجعه کرد. مرحوم شیخ طبرسی خلاف را هم مختصر کرده، خلاصة خلاف دارد، به خلاف هم توجه داشته. حالا علاوه این‌که خلاف کتاب معروفی است، ایشان کتاب خلاف را تلخیص هم کرده و همین تلخیص باعث می‌شود که توجه به نکات مربوط به خلاف هم داشته باشد.

در خلاف، جلد ۵، صفحة ۶۰ اینجوری تعبیر کرده.

«مسألة 8: إذا طلقها و هي حامل، فولدت توأمين‌

بينهما أقل من ستة أشهر، فإن عدتها لا تنقضي حتى تضع الثاني منهما. و به قال أبو حنيفة و أصحابه، و مالك، و الشافعي، و عامة أهل العلم.

و قال عكرمة: تنقضي عدتها بوضع الأول.

و قد روى أصحابنا: أنها تبين بوضع الأول، غير أنها لا تحل للأزواج حتى تضع الثاني»

فکر می‌کنم از این عبارت مرحوم طبرسی آن مطلبش را آورده، ولی سعی کرده عبارت را واضح‌تر کند. عبارتی که مرحوم طبرسی ذکر می‌کنند، عبارت روشن‌تر و واضح‌تری است.

«و المعتمد الأول.

دليلنا: قوله تعالى «وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» و هذه ما وضعت حملها.»

نظیر این استدلال که به آیة شریفه استدلال کردند در مشابه القرآن ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحة ۲۰۰، ذیل سورة طلاق هم همین استدلال آمده. بعد این آیه را که ذکر می‌کند می‌گوید یدل علی انه اذا طلقها و هی حامل فولدت توامین بینهما اقل من ستة اشهر فان عدتها لوضع الثانی لانها ما وضعت.

فقه القرآن راوندی، جلد ۲، صفحة ۱۵۹ هم همان مطلب آورده.

«و إن كانت حاملا باثنين و وضعت واحدا لم تحل للأزواج حتى تضع جميع الحمل لقوله تعالى أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ.»

اینجا در مورد کلام مرحوم شیخ طوسی در خلاف یک نکته‌ای عرض کنم. ایشان از ابتدا که نقل می‌کنند، تنقضی عدتها بوضعه الاول. به این شکل ایشان نقل می‌کردند. ولی در مغنی ابن قدامه نقل یک مقداری متفاوت هست. عبارت مغنی ابن قدامه این هست. مغنی ابن قدامه، جلد ۹، صفحة ۱۱۳.

«وَإِنْ كَانَ الْحَمْلُ اثْنَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ، لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا إلَّا بِوَضْعِ الْآخِرِ؛ لِأَنَّ الْحَمْلَ هُوَ الْجَمِيعُ. هَذَا قَوْلُ جَمَاعَةِ أَهْلِ الْعِلْمِ، إلَّا أَبَا قِلَابَةَ وَعِكْرِمَةَ، فَإِنَّهُمَا قَالَا: تَنْقَضِي عِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْأَوَّلِ، وَلَا تَتَزَوَّجُ حَتَّى تَضَعَ الْآخَرَ.» بعد یک مطلبی را هم از اینها نقل می‌کند، در همین زمینه که تفصیل بین، تنقضی عدتها یعنی همین، ظاهر تنقضی عدتها با جمع بعدی‌اش شاید همین مطلب باشد که از جهت، آن تعبیری که در روایت هست، می‌تواند از شوهر جدا می‌شود ولی حق ازدواج هم ندارد، ولی تعبیر تنقضی عدتها دارد. «وَلَا تَتَزَوَّجُ حَتَّى تَضَعَ الْآخَرَ.»

بعد می‌گوید: «وَهَذَا قَوْلٌ شَاذٌّ، يُخَالِفُ ظَاهِرَ الْكِتَابِ وَقَوْلَ أَهْلِ الْعِلْمِ»

در مورد اینجا مرحوم شیخ، مرحوم سید فرموده بودند که این استدلال اشکال کرده بودند، که فیه انه ضعیف و لا جابراً له.

شاگرد: مخالف با اهل علم است یعنی مخالف با شهرت است؟

استاد: نه، یعنی همة، قول اهل العلم، آن دو نفر.

شاگرد:

استاد: نه آن دیگر، الشاذّ کالمعدوم. الشاذّ ؟؟؟ ۲۴:۳۳

این‌که ایشان می‌فرمایند و فیه انه ضعیف لا جابر له، برگرفته از عبارت جواهر است. جواهر دارد، در جواهر، جلد ۳۲، صفحة ۲۵۹، «و الخبر المزبور لا جابر لضعفه».

در کتاب‌های زیادی به ضعف این روایت اشاره شده به نحو اجمالی. اوّلش مسالک است. الروایة ضعیف السند لجماعةٍ. مسالک، جلد۹، صفحة ۲۶۰.

در نهایة المرام نوة شهید ثانی، مرحوم صاحب مدارک، جلد ۲، صفحة ۹۷، دارد: «و هي واضحة المتن، لكن في طريقها عدّة من الواقفة و المجاهيل.»

بعد از اینها در ریاض المسالک دارد: «و في سنده قصور و جهالة». جلد ۱۲، صفحة ۳۰۶.

در جامع المدارک آقای خوانساری هم عبارتی دارد که ظاهراً برگرفته از جواهر است. « و استشكل من جهة ضعف الرّواية و عدم الجابر لضعفه.» ایشان به جواهر خیلی نظر دارد و نظر جواهر است. و بعد از آن در تفسیر الشریعة آقای فاضل، در نظام الطلاق آقای سبحانی. جاهای دیگر این بحث سند را دارند. این را اشاره نکردند که کجای سند گیر دارد. به نحو اجمالی گفتند سند گیر دارند. در نهایة المرام عدة من الواقفة و المجاهیل، این تعبیر را در مورد روایت دارد.

اولین کسی که در مورد این روایت توضیحی داده، اتفاقا از همة اینها مقدم هست از جهت عصری، فاضل آبی هست در کشف الرموز. کشف الرموز می‌گوید «و في الطريق الحسن بن سماعة و جعفر بن سماعة، و هما مقدوحان». البته مقدوحان که ایشان می‌گوید به اعتبار واقفی بودن این دو نفر هست. حسن بن سماعة، قدحی که در مورد اینها وارد شده، فقط قدح به وقف هست. قدح دیگری نیست. بنابراین که ما روایت‌های واقفه را قبول نکنیم، طبیعتاً اینها مقدوح خواهند بود. این تعبیری هست که ایشان دارند.

در مبانی منهاج الصالحین، حاج آقا تقی قمی تعبیر می‌کنند «الرواية ضعيفة سندا بجعفر بن سماعة».

آقای روحانی در فقه الصادق تعبیر کردند «و أمّا الخبر فهو ضعيف السند لاشتماله على جعفر بن سماعة الذي هو مجهول أو ضعيف، و الحسن بن سماعة الذي هو واقفي لم يثبت وثاقته و افتاء من تقدم بمضمونه لا يوجب جبر الضعف بعد عدم عمل الأكثر به و رجوع الشيخ عنه.»

خود شیخ کتاب خلاف به این عمل نکرده. حالا من مراجعه نکردم سایر کتاب‌های شیخ، ولی مبسوط هم. مبسوط هم باید اینجور باشد.

در خلاف و مبسوط هم از این مطلب برگشته.

عمدة مطلب این روایت یک مقدار بحث این هست که اوّلاً سنداً معتبر هست یا سنداً معتبر نیست. بر فرض سنداً معتبر باشد می‌توانیم به روایت عمل کنیم یا نه؟ سند روایت. اصلش در کافی است، در تهذیب هم از کافی نقل کرده.

«حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِمْرَانَ الشفَاءِ[[1]](#footnote-1) عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

حسن محمد بن سماعة واقفی هست که در کافی با تعبیر اسم سماعة از او یاد شده، واقفی است، ولی واقفی هست که توثیق شده. توثیق صریح شده و تعجب می‌کنم آقای روحانی چطور تعبیر کردند لم تثبت وثاقته. توثیق صریح دارد و نفهمیدم چرا ایشان این تعبیر کردند.

جعفر بن سماعة دو بحث دارد، عنایت داشته باشید. اما نفر بعدی علی بن عمران سقاء یا شفا. ظاهراً همان علی بن عمران شفاء است ولی، همچنان که مرحوم آقای خویی در معجم رجال هم اشاره می‌فرمایند. این علی بن عمران این هم ترجمه دارد «711 علي بن عمران الخزاز الكوفي المعروف بشفا، ثقة، قليل الحديث له كتاب يرويه عنه عبد الله بن جبلة و غيره‏‏» که از جهت طبقه دقیقاً همین طبقه هست، جعفر بن سماعة با طبقة عبد الله بن جبلة در یک طبقه هستند. دقیقاً این علی بن عمران المعروف بشفاء همین علی بن ابراهیم هست که گفته شده، بنابر این از این جهت مشکلی نیست.

مشکلی که در این سند باید باشد جعفر بن سماعة است. عبد الله بن جبلی

شاگرد:

استاد: عبد الله بن جبله واقفی است، ولی علی بن عمران شفا هیچ جهتی بر واقفی بودنش. این دو تا معلوم نیست اینها دورة وقف را درک کرده باشند. علی بن عمران شفا نمی‌دانیم تا کی زنده بودند، اصلاً دورة وقف را درک کرده نکرده.

بحث عمده‌ای که در این روایت از جهت سندی دارد، در مورد جعفر بن سماعة است. جعفر بن سماعة با عنوان جعفر بن سماعة یکی در اصحاب الصادق وارد شده. شیخ در اصحاب الصادق رجالش، صفحة ۱۷۸، رقم ۲۱۳۲، ۷۰ باب، جعفر بن سماعة را ذکر کرده.

در اصحاب ابی الحسن الکاظم علیه السلام و رجال شیخ، صفحة ۳۳۴، رقم ۴۹۶۹ و نهم باب، آمده جعفر بن سماعة، واقفی. این هم نفر دوم.

شاگرد: هر دویش ؟؟؟

استاد: نه، اوّلی‌اش واقفی در آن ندارد. حالا آن اصحاب الصادق، این هست، کس دیگر هست، امثال اینها، خیلی روشن نیست. اصلاً درست است جعفر بن سماعة از اصحاب الصادق بودن. چون آن‌که معروف به جعفر بن سماعة هست و کتب حدیثی است، اینجوری که آقای خویی، البته من خیلی کتب اربعه و مراجعه نکردم. ولی کلام آقای خویی، معجم رجال آدرس دادند هیچ آدرسی در مورد این‌که از امام صادق روایت کرده باشد ایشان ندارد، و مشایخش را هم ذکر می‌کنند، مشایخ جعفر بن سماعة، مشایخی هست که صغار اصحاب ابی عبد الله علیه السلام از مشایخش است. فقط می‌گوید «فقد روى عن أبي جميلة، و ابن بكير، و آدم بياع اللؤلؤ، و أبان، و أبان بن عثمان، و إبراهيم بن عبد الحميد، و جميل، و الحسن بن حذيفة، و حماد بن عثمان‌ و داود بن سرحان، و عبد الكريم، و عبد الكريم بن عمرو، و عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، و العلاء بن رزين، و علي بن أبي حمزة، و علي بن عمران السقاء [الشفا، و العيص، و الكرام، و المثنى» و به خصوص بعضی‌هایش که خیلی روشن است، مثل ابن بکیر، و ابان بن عثمان و جمیل و حماد بن عثمان، اینها طبقة دوم اصحاب اجماع هستند، به عنوان صغار اصحاب ابی عبد الله علیه السلام شناخته شده‌اند.

این است که اصلاً جعفر بن سماعة از امام صادق روایت داشته، نداشته، اینها را خیلی ثابت نیست. اینها گاهی اوقات، فرض کنید جعفر بن سماعة با تعبیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام، یک مطلبی را از امام صادق نقل می‌کند. گاهی اوقات ممکن است توهم بشود که این از اصحاب امام صادق علیه السلام هست. علی ای تقدیر این‌که اصلاً از اصحاب امام صادق علیه السلام باشد محل تأمل است. نمی‌خواهم بگویم حتماً از این است. ممکن است آخرهای زمان صادق را درک کرده باشد، روایت کرده باشد. ولی با اثبات این چیزهای طبقه‌ای اثبات این‌که حتماً از امام صادق روایت کرده باشد دشوار هست. خیلی مهم نیست، این‌که امام صادق را درک کرده یا درک نکرده ایشان. عمده جعفر بن سماعه‌ای هست که از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده، و آن به عنوان واقفی معرفی شده. که البته روایتش از امام صادق علیه السلام هم. من حالا می‌گویم غیر از کتب اربعه را مراجعه نکردم، ولی بنابر معجم رجال آقای خویی در کتب اربعه وارد نشده. ولی مانعی ندارد جعفر بن سماعة، امام کاظم علیه السلام را درک کرده باشند، مشکلی ندارد و مانعی ندارد، می‌شود پذیرفت کلام شیخ طوسی را در مورد

شاگرد: برادرزاده‌اش باشد و این شخص فوت کرده باشد، سال ۱۸۵ بود

استاد: نه، مستبعدات اینجوری نیست. فرض کنید ممکن است بین این دو برادر اختلاف سنی زیادی بوده باشد.

شاگرد: ۳۶:۴۳

استاد: باشد، ۸۰ سال با وفات اختلاف داشته باشد. فرض کنید که مثلاً حسن بن محمد. حسن بن محمد بن سماعة کسانی هستند که از صفوان روایت می‌کنند. صفوان ۲۱۰ از دنیا رفته. صفوان از اصحاب امام کاظم نیست. مشایخ حسن بن محمد بن سماعة خیلی راحت از امام کاظم، و برادر بودنش هم مشکلی ندارد. حتی برادر باشد، عمو، اینها بحث می‌کنم. بحث اصلی که شنبه ان‌شاءالله می‌خواهیم دنبال کنیم همین بحث هست، که این جعفر بن سماعة کی هست.

این‌که از اصحاب امام کاظم علیه السلام باشد، هیچ مشکل خاصی ندارد و می‌توانیم آن را بپذیریم. فقط مشکلی که اینجا، بحث اصلی که اینجا هست، آن این است که حسن بن محمد بن سماعة از جعفر بن سماعة خیلی زیاد روایت دارند. این جعفر بن سماعة کی است؟ مرحوم آقای خویی استظهار کردند که این جعفر بن سماعة نسبت به جد است. جعفر بن محمد بن سماعة، به قرینة این‌که مرحوم نجاشی در رجالشان جعفر بن محمد بن سماعة را ذکر کردند به عنوان برادر حسن بن محمد بن سماعة. این بحث را ملاحظه بفرمایید.

صاحب قاموس الرجال می‌خواهد این مطلب را نپذیرد، ایشان می‌گوید نه اینها برادر نیستند، اصلاً حسن بن محمد بن سماعة کسی برادری به نام جعفر کأنّ نداشته، و جعفری که حسن بن محمد بن سماعة از او نقل می‌کند، عموی حسن بن محمد بن سماعة هست. این را ملاحظه بفرمایید، کلام آقای خویی، آقای خویی بیاناتی دارند در اثبات این‌که جعفر بن سماعة نسبت به جد هست. صاحب قاموس الرجال هم بیاناتی دارند در مورد این‌که رجال نجاشی این را اشتباه کرده و این عموی حسن بن محمد بن سماعة هست، بحث‌هایش را. بنابراین نتیجة بحث را که می‌خواهم تا این مرحله عرض بکنم این است که در این روایت بحثی که اگر باشد به جعفر بن سماعة است. این سند گیر خاصی ندارد، تعبیری که آقای قمی کرده، ضعیف فی السند بجعفر بن سماعة، این دقیق‌تر از تعبیرات دیگر هست که اگر هم بخواهیم این روایت را تصحیف کنیم باید به جعفر بن سماعة تصحیف کنیم، نه با اشخاص دیگر. بله اگر ما روایت‌های موثقه را، روایت‌های غیر امامی را قبول نداشته باشیم، عبارت صاحب کشف الرموز، مرحوم فاضل آبی هم جا دارد ما بگوییم که حسن بن سماعة و جعفر بن سماعة واقفی هستند بنابراین روایت مورد پذیرش نیست.

اینها را ملاحظه بفرمایید، ان‌شاءالله شنبه صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. در تهذیب سقاء وارد شده. [↑](#footnote-ref-1)